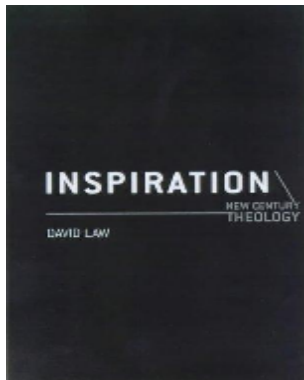


الهامی بودن پشـتوانه حجیت کتاب مقدس

محمد حقانی فضل*



David R. Law (2001), *Inspiration (New Century Theology)*, London and New York: Continuum, pp. 234.

«هر آنچه برای نجات انسان لازم است در کتاب مقدس بیان شده است». این جمله برای نشان دادن جایگاه والای کتاب مقدس در ایمان مسیحی کفایت می‌کند. کتاب مقدس پایه ایمان و دیانت مسیحی است. هدف اصلی کتاب حاضر نیز دفاع از حجیت کتاب مقدس (Authority of the Bible) است. نویسنده بهترین روش برای

این کار را پرداختن به مسئله الهامی بودن این کتاب می‌داند. بر این اساس، کتاب خود را در چهار فصل تدوین کرده است. در فصل اول، مسائل مربوط به حجیت و مفهوم‌شناسی این اصطلاح را بیان می‌کند. برای بررسی نظرات موجود درباره الهامی بودن کتاب مقدس، ابتدا این نظریه‌ها را به دو دسته کلی «لفظ‌محور» و «غیرلفظی» تقسیم می‌کند و در فصل‌های دوم و سوم، به تفصیل این نظریه‌ها را مطرح می‌کند. در فصل چهارم نیز نظریه خودش در باب چگونگی الهام کتاب مقدس را شرح می‌دهد.

* پژوهشیار مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب وابسته به دانشگاه ادیان و مذاهب.

فصل اول

مسئله حجیت کتاب مقدس

به دو دلیل بحث درباره حجیت کتاب مقدس ضرورت دارد. دلیل اول این است که کتاب مقدس نقشی مهم و اساسی در ساختن «زندگی کنونی ما» دارد. این کتاب صرفاً مجموعه‌ای از نوشته‌های تاریخی نیست که تنها فایده آن آشنایی با عقاید و مناسک گروهی از مردم در دوره‌ای از تاریخ باشد؛ بلکه مخاطب این کتاب «ما» هستیم. دلیل دوم ماهیت غیرالاهیاتی و حتی ضدالاهیاتی تحقیقات مدرن درباره کتاب مقدس است. برخی از این تحقیقات این واقعیت را که مسیحیت ارتباط وثیقی با کتاب مقدس دارد نادیده می‌گیرند و یا حتی گاهی اهمیت کتاب مقدس برای ایمان مسیحی را انکار می‌کنند.

بحران حجیت کتاب مقدس

حجیت کتاب مقدس به طور فزاینده‌ای در ۲۵۰ سال گذشته تضعیف شده است. بر خلاف زمان‌های دور، دیگر حجیت کتاب مقدس مسلم انگاشته نمی‌شود و بسیاری، شاید هم اکثر مردم غرب حجیت آن را باور ندارند. عواملی چند در پدید آمدن این نگرش مؤثر بوده‌اند:

تأکید اندیشه مدرن بر خودآیینی. اعتقاد به خودآیینی (Autonomy) که از زمان روشنگری رواج یافت جایگاه و نقش کتاب مقدس را در جامعه متزلزل کرده است. به گفته کانت، انسان عصر روشنگری کورکورانه از دیگران تبعیت نمی‌کند؛ بلکه از دلایلی که خودش تجربه کرده است پیروی می‌کند. این تأکید بر استقلال فردی از دهه ۱۹۶۰ تشدید شده است و عراق نیست اگر بگوییم که بحران حجیت تمام عرصه‌های زندگی را فراگرفته است. علاوه بر این، امروزه این اصل نیز پذیرفته شده است که ادعای هیچ شخص یا نهادی مبنی بر داشتن حجیت پذیرفته نیست، مگر اینکه ادعای او اثبات شود. بی‌شک کتاب مقدس نیز از این اصل مستثنا نیست.

بدگمانی به گذشته. در دوره روشنگری تردید دیگری نیز در جامعه پدیدار شد: تردید نسبت به گذشته؛ یعنی هرچیزی که در گذشته گفته شده و یا انجام شده است دیگر اعتباری ندارد. این نگاه بر آموزه‌های کتاب مقدس نیز حاکم بود.

این تردید به همراه تحولات عظیم علمی موجب پیدایش فاصله‌ای عمیق بین فرهنگ «مدرن» و «سنتی» شده است. تفکر انسان مدرن با نویسندگان کتاب مقدس تفاوت بنیادین دارد؛ انسان مدرن در دنیایی با مرکزیت خورشید زندگی می‌کند اما آنان در دنیایی با مرکزیت زمین. انسان مدرن در دنیای علت‌های علمی زندگی می‌کند اما آنان در دنیایی پر از نیروهای ماورایی. این تفاوت فرهنگی باعث کم‌رنگ شدن نقش کتاب مقدس گردیده است.

علاوه بر این تفاوت فرهنگی، نوع نگرش نسبت به خود فرهنگ نیز عامل بی‌رونقی بازار کتاب مقدس شده است. فرهنگ سنتی خود را دائمی و تغییرناپذیر می‌دانست و خود را تنها فرهنگ معتبر معرفی می‌کرد و غیر خود را «بربر» می‌نامید و طرد می‌کرد؛ اما امروزه، فرهنگ‌ها را دائمی و معتبر برای تمام نسل‌ها نمی‌دانند؛ زیرا نسبیت و کثرت فرهنگی باور رایج دوره معاصر است. این نگرش حجیت کتاب مقدس را نمی‌پذیرد؛ زیرا قرارداد یک متن خاص (که نماینده یک فرهنگ خاص است) به عنوان هنجاری تغییرناپذیر برای همه زمان‌ها، مکان‌ها و فرهنگ‌ها، به این معناست که ماهیت پویا و در حال تحول و تکامل فرهنگ را درک نکرده‌ایم.

مطالعه تاریخی. نقادی تاریخی کتاب مقدس باعث پیدایش تغییری بنیادین در نوع نگرش به این متن مقدس شده است. کشف ناسازگاری‌های درونی، تناقضات و گاه خطاهای فاحش در کتاب مقدس و مسائلی از این قبیل باعث شده است بسیاری از متفکران مسیحی، دست‌کم در الاهیات آکادمیک، از اعتقاد به الهامی بودن کتاب مقدس دست بکشند. دیگر کتاب مقدس خلاصه‌ای خطاناپذیر از حقایق الاهی دانسته نمی‌شود؛ بلکه آن را اثری می‌دانند که نشانه‌های دخالت انسان جایز الخطا در آن مشهود است. یکی از نتایج این تحول این است که عقیده به حجیت کتاب مقدس نقش و اهمیت اندکی در تحقیقات کتاب مقدس پژوهان مدرن دارد: «یک مفسر کاتولیک معمولی، در حالی که الهامی بودن کتاب مقدس را نه انکار می‌کند و نه در آن تردید می‌کند، آن را به کناری می‌نهد...». به جز محافل بنیادگرا، ایده الهامی بودن و در نتیجه، حجیت کتاب مقدس در فهم و هرمنوتیک کتاب مقدس نقش و جایگاهی ندارد.

تحولات بین فرقه‌ای. در گذشته در ساختار الاهیات یک فرقه، حجیت کتاب مقدس در جایگاهی بسیار بالا قرار داشت؛ زیرا حجیت کتاب مقدس یکی از

اصلی‌ترین پشتوانه‌ها برای هر ادعایی بود. همچنین یکی از ابزارهای مهم الاهیدان‌ها در مباحث بین فرقه‌ای و دفاع از یک فرقه و رد کردن فرقه دیگر حجیت کتاب مقدس بود؛ اما امروزه به‌جز در موارد معدود، آن ساختار الاهیات فرقه‌ای از بین رفته و الاهیاتی جهانی مطرح شده است. با از بین رفتن الاهیات‌های فرقه‌ای نیاز به ابزارهای تأیید آن الاهیات‌ها و مبارزه با رقبا نیز اهمیت خود را از دست داده‌اند.

چندگونگی موجود در کتاب مقدس. کتاب مقدس در بردارنده یک الاهیات مشخص و همگن نیست؛ این کتاب الاهیات‌های مختلفی را عرضه می‌کند که حتی به نظر می‌رسد برخی از آنها با یکدیگر در تضادند. به راحتی نمی‌توان میان فهم پولس از شریعت و نگاهی که متی به شریعت دارد توافق ایجاد کرد. این موضوع این پرسش را پیش می‌کشد که کدام یک از این الاهیات‌ها دارای حجیت بیشتری هستند و یا اینکه حجیت کتاب مقدس مبتنی بر کدام یک است؟

این موارد به خوبی نشان می‌دهند که ایده حجیت کتاب مقدس چگونه متزلزل و تضعیف شده است. شاید ساده‌ترین و روشن‌ترین راه برای خلاصی از دست این اشکال‌ها و انتقادات، دست‌کشیدن از ایده حجیت و جست‌وجو برای مدل‌های جایگزین باشد؛ راهی که برخی از محققان برگزیده‌اند. مفهوم «کارکرد» (Function) یکی از این مدل‌هاست. برخی از محققان ترجیح می‌دهند که در چارچوب کارکرد کتاب مقدس سخن بگویند نه حجیت آن. یک مدل دیگر «شاهد بودن بر سنت» (Witnessing Tradition) است.

معانی حجیت

حجیت اصطلاحی پیچیده است که در بین موارد کاربرد آن تفاوت‌های ظریفی وجود دارد؛ از این رو مهم است که ابتدا معلوم کنیم کدام معنا یا معنای حجیت را می‌توان در مورد کتاب مقدس به کار برد.

حجیت و قدرت. گاه دو مفهوم حجیت (Authority) و قدرت (Power) یکسان انگاشته می‌شوند؛ اما بین این دو مفهوم تفاوت وجود دارد. حجیت معمولاً ناظر به رابطه‌ای اخلاقی و عقلانی است؛ در حالی که قدرت الزاماً ناشی از رابطه‌ای عقلانی یا اخلاقی نیست و حتی می‌تواند فیزیکی باشد؛ به همین دلیل است که موجودات فاقد شعور و

حتی اجسام بی جان نیز می‌توانند دارای قدرت باشند. موارد کاربرد این دو اصطلاح تفاوت آنها را به خوبی نشان می‌دهد: شاید من قدرت پرتاب کردن یک سنگ را داشته باشم و یا بتوانم با قدرت با یک حیوان رفتار کنم؛ اما مطمئناً نمی‌توانم با حجیت با یک سنگ و یا حیوان برخورد کنم. البته گاه بین این دو همراهی وجود دارد؛ زیرا حجیت غالباً با قدرت اعمال می‌شود.

مفهوم حجیت، مفهومی است که با کتاب مقدس تناسب دارد؛ زیرا غالباً کسانی که به کتاب مقدس به عنوان کلام خدا باور دارند برای آن حجیت نیز قائل‌اند.

حجیت هنجاری و انگیزنده. حجیت هنجاری (Normative Authority)، حجیتی است که معیارها و هنجارهایی را در اختیار می‌گذارد که به وسیله آنها می‌توان اموری را اندازه گرفت و یا در مورد آنها قضاوت کرد. بی‌شک کتاب مقدس هم برای فرقه‌های مسیحی و هم برای تک‌تک افراد مسیحی از نظر هنجاری حجیت دارد؛ زیرا معیارهایی را در اختیار گذاشته است که بر اساس آنها هم می‌توان در باب صحت اندیشه‌ها و هم در باب درستی رفتار فردی داوری کرد.

حجیت انگیزنده (Causative Authority)، حجیتی است که بر اساس آن، متن مقدس می‌تواند ذهن انسان‌ها را برای پذیرش مطالب ایمانی قانع کند. این معنا شبیه به چیزی است که سنتاً به کتاب مقدس نسبت داده می‌شود؛ یعنی منبعی کارا برای هدایت و رستگاری انسان‌ها. سؤال اصلی این است که چه دلیلی برای اثبات چنین حجیتی برای کتاب مقدس وجود دارد؟

حجیت اجرایی و غیراجرایی. حجیت رابطه‌ای بین دو طرف است: یکی دارای حجیت و دیگری پذیرنده آن. بر اساس نوع این رابطه می‌توان حجیت را به دو دسته عمده تقسیم کرد:

۱. در دسته اول، طرف بالاتر (یعنی دارای حجیت) حق یا قدرت دارد که به طرف دیگر رابطه دستور بدهد یا به جای او تصمیم بگیرد. این را می‌توان حجیت اجرایی (Executive Authority) نامید. نمونه حجیت اجرایی را می‌توان در رابطه افسران ارتش و نیروهای زیردست آنان دید.

۲. در دسته دوم، طرف بالاتر چنین قدرت یا حقی را ندارد. این نوع رابطه را می‌توان حجیت غیراجرایی (Nonexecutive Authority) نامید. نمونه‌ای از این نوع حجیت را

می‌توان در حجیت علمی یک فرد برای شاگردان و یا حجیت فرد الگو برای مقلدانش دید؛ مثلاً سخنان یک استاد شیمی برای دانشجویانش حجیت علمی دارد.

حجیت کتاب مقدس از دو حیث شبیه به حجیت علمی است: اولاً کتاب مقدس قدرت اجرایی ندارد و نمی‌تواند انسان‌ها را به کاری وادار کند؛ ثانیاً موضوعات و اخباری را به ما می‌گوید که از آنها اطلاع نداشتیم و راهی نیز برای دانستن آنها نداشتیم.

حجیت در عمل، مشروع و حقوقی. حجیت در عمل (De facto Authority) زمانی است که یک فرد و یا گروهی از افراد، حجیت یک فرد یا نهاد را می‌پذیرند و به این مسئله که آیا این حجیت بر حق است یا نه، آیا می‌توان آن را اثبات نمود یا نه و ... کاری ندارند. حجیت مشروع (Legitimate Authority)، زمانی است که حجیت شخص یا نهاد الف اثبات شده باشد. راه‌های متفاوتی برای اثبات حجیت یک فرد وجود دارد؛ مثلاً بسیاری از طرفداران حکومت‌های مطلقه، مشروعیت حاکمان را مبتنی بر امر الاهی می‌دانند ولی حکومت‌های مردم‌سالار مشروعیت حاکم را ناشی از خواست مردم می‌دانند، حجیت حقوقی (De jure Authority) زمانی است که حجیت یک فرد یا نهاد بر اساس قوانین باشد.

کتاب مقدس واجد کدام یک از این سه نوع حجیت است؟ بی‌شک کتاب مقدس در عمل حجیت دارد؛ زیرا عده بسیاری در جهان هستند که حجیت این کتاب را بر خود پذیرفته‌اند. از طرفی، کتاب مقدس برای کسانی که خود را پای‌بند به مسیحیت می‌دانند و الزامات حقوقی و قانونی آن را پذیرفته‌اند، حجیت حقوقی دارد. اما مسئله اصلی اثبات مشروعیت حجیت کتاب مقدس است؛ زیرا در دو نوع دیگر حجیت، کتاب مقدس فرقی با یک کتاب قانون و یا آیین‌نامه باشگاه مسیحیان ندارد. با اثبات حجیت مشروع است که می‌توان ادعا کرد تمام انسان‌ها مخاطب کتاب مقدس هستند. برای اثبات مشروعیت حجیت کتاب مقدس، ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که آیا این کتاب، کتابی انسانی است و یا اینکه به نحوی منشائی الاهی دارد.

حجیت درونی و بیرونی. حجیت بیرونی به نوعی از حجیت اشاره دارد که برای اثبات آن از عوامل و شواهد خارجی استفاده شده باشد؛ مثل اینکه کسی برای اثبات حجیت یک کتاب، معجزه بیاورد و یا مانند حجیت رئیس یک اداره و یا یک قاضی که حجیت دستورات آنان به علت خصوصیات فردی‌شان نیست، بلکه قوانین قضایی و اداری این حجیت را به آنان داده است. اما در مقابل، حجیت درونی یک فرد یا یک

کتاب ناشی از ویژگی‌های خود آن فرد یا کتاب است؛ ویژگی‌هایی مانند قدرت رهبری، جاذبه‌داشتن، درستی تمام مطالب و مانند اینها.

محدودیت‌های حجیت

شاید گفته‌های یک استاد شیمی در موضوعات مربوط به علم شیمی حجیت داشته باشد؛ اما بی‌شک در سایر عرصه‌های علم حجیتی نخواهد داشت و شاید دستورات یک افسر ارتش برای زیردستانش حجیت داشته باشد؛ اما دستورات او برای سایر انسان‌ها الزام‌آور نیست. حجیت کتاب مقدس نیز محدود است؛ یک دلیل ساده آن این است که عرصه‌های بسیاری در علم و زندگی وجود دارند که کتاب مقدس اصلاً به آنها نپرداخته است. مطمئناً کتاب مقدس در شیمی و یا شیوه‌های صنعتی تولید حجیتی ندارد. با این حساب، منظور کسانی که دم از «حجیت مطلق» کتاب مقدس می‌زنند، حجیت آن بر تمامی انسان‌هاست نه در تمامی عرصه‌ها.

معانی الهام

الهام دارای دو جنبه عینی (Objective) و ذهنی (Subjective) است. الهام عینی کتاب مقدس به این معناست که خدا در تألیف نوشته‌های کتاب مقدس دخالت داشته است. اما الهام ذهنی، اشاره به این دارد که در این نوشته‌ها چیزی وجود دارد که می‌تواند بر انسان تأثیر بگذارد. این نوع الهام نشان می‌دهد صفت «الهامی» صرفاً مختص به متون نیست. الهام ذهنی می‌تواند به ما در توضیح این مطلب کمک کند که چرا برخی از انسان‌ها کتاب‌های مقدس را به‌عنوان متنی الهامی می‌پذیرند؛ اما دیگرانی برای آنها اعتباری بیشتر از یک سند تاریخی قائل نیستند. الهام را می‌توان از جنبه‌های دیگری نیز توصیف و معنا کرد. اگر اثری که الهام در پذیرنده الهام پدید می‌آورد را محور بحث قرار دهیم می‌توانیم الهام را در دو دسته الهام فعال/انگیزاننده و الهام منفعل/انگیخته توصیف کنیم.

فصل دوم

کتاب مقدس سخن اندکی درباره الهام گفته و معرفی نظام‌مندی از آن و توضیحی درباره سازوکار آن ارائه نداده است. این کم‌توجهی به چگونگی الهام تا مدت‌ها ادامه

داشت. کلیسا و آباء کلیسا هرگز تلاش نکردند تا یک باور قطعی را درباره الهام شکل دهند و اعتقادنامه‌ها نیز به معنا و سازوکار الهام پرداختند. این کم‌توجهی به دو علت بود اول اینکه حجیت کتاب مقدس زیرمجموعه حجیت کلیسا بود؛ یعنی حجیت این کتاب بخشی از سنتی به حساب می‌آمد که عیسی به شاگردان و آنان به نسل‌های بعدی داده بودند و دوم اینکه آباء کلیسا اهمیت و محوریت کتاب مقدس را فرض مسلم گرفته بودند و لازم نمی‌دیدند تا به بحث‌های جدی برای اثبات این امر پردازند.

تا پیش از عصر روشنگری وضع به همین منوال بود؛ اما نگاه انتقادی‌ای که از زمان روشنگری حاکم شد بحران عظیمی برای این اعتقاد پدید آورد. در مواجهه با این مشکل، برخی از محققان از اصل ادعای الهامی بودن کتاب مقدس دست کشیدند؛ اما بسیاری نیز به دفاع از این ادعا پرداختند. نظریه‌های موجود در باب الهامی بودن کتاب مقدس به دو دسته تقسیم می‌شوند: «محافظه‌کار» و «لیبرال».

رویکرد محافظه‌کارانه در بسیاری از جنبه‌ها، همان نگاه پیش از روشنگری را حفظ کرده است. شدیدترین و بنیادگراترین حامیان این رویکرد اعتبار و صحت بسیاری از مسائل علمی جدید را انکار می‌کنند و نتایج تحقیقات جدید کتاب مقدسی را رد می‌کنند. حتی صورت‌های میانه‌روتر این نظریه نیز که توجه بیشتری به علوم جدید و تحقیقات کتاب مقدسی دارند همچنان به اینکه خدا مستقیماً در جهان دخالت می‌کند معتقدند و سعی می‌کنند که بین علوم جدید و این باور آشتی برقرار کنند. رویکرد دوم که معمولاً رویکرد لیبرال نامیده می‌شود، با آغوشی باز جهان‌بینی علمی و نتایج نقادی کتاب مقدس را می‌پذیرد و سعی می‌کند که نظریه الهامی بودن را با این مسائل سازگار کند.

اما اصطلاح‌های محافظه‌کار و لیبرال، چندان دقیق نیستند؛ لذا ما برای دسته‌بندی نظریات موجود از دو اصطلاح لفظ‌محور (Word-Centered) و غیرلفظی (Nonverbal) استفاده می‌کنیم. اصطلاح «لفظ‌محور» اشاره به نظریه‌هایی دارد که الهام کتاب مقدس را در واژه‌ها و متن کتاب مقدس قرار می‌دهند. مشخصه این نظریه‌ها این است که تأکید زیادی بر این مطلب دارند که «واژه‌ها» واسطه ارتباط خدا و انسان هستند. این به این معنا نیست که محتوا و پیام این واژه‌ها اهمیت ندارند؛ بلکه تأکید بر این مطلب است که نمی‌توان این پیام را از نحوه بیان و الفاظ کتاب مقدس جدا کرد.

اصطلاح «الهام غیرلفظی» — که می توان آن را الهام محتوایی نیز نامید — به آن دسته از نظریه ها اشاره دارد که جنبه الهامی کتاب مقدس را چیزی غیر از واژه های آن می دانند. این نظریه ها عمدتاً محتوای معنوی، اخلاقی و یا اجتماعی کتاب مقدس را الهامی می دانند و در واقع متن کتاب مقدس را صرفاً ظرف و قالبی برای آن محتوا می دانند.

نظریه های لفظ محور در باب الهام

نظریه الهام ابزاری. در یونان و روم باستان معمولاً انشای یک نوشته و اثر ادبی را به الاهی شعر و موسیقی (Muse) و یا نماینده یکی از خدایان نسبت می دادند و فردی که به او الهام می شد را کمی بیشتر از یک وسیله یا ابزار منفعل در دستان خدا یا الاهی شعر می دانستند. نشانه چنین الهام هایی معمولاً تغییرات شدید جسمی بود. آنان معتقد بودند که خدا فرد گیرنده را دچار جذبه و خلسه ای می کند که او را کاملاً دربرمی گیرد و شخصیت او را به حالت تعلیق درمی آورد، در این صورت فرد گیرنده به بلندگویی منفعل برای خدا تبدیل می شود.

عبارات متعددی در کتاب مقدس وجود دارد که به نظر می رسد شبیه به این تلقی از الهام باشند؛ مانند عباراتی که می گویند خدا از دهان افراد برگزیده سخن می گوید (اعمال ۱: ۱۶ و ۳: ۱۸ و ۴: ۲۵) یا عباراتی که می گویند خدا کلمات خویش را در دهان پیامبر قرار می دهد (ارمیا ۱: ۹؛ خروج ۴: ۱۵؛ اشعیا ۵۹: ۲۱؛ ارمیا ۱۵: ۱۹؛ حزقیال ۳: ۲۷ و ۱۱: ۵) و یا مواردی که از حالات شدید و خاص اشخاصی سخن می گوید که روح القدس بر آنان فرود آمده است (مانند اعداد ۱۱: ۲۴-۲۵ و اول سموئیل ۱۹: ۲۰-۲۴).

به نظر می رسد این نظریه تأثیر بسیاری بر آبای کلیسا داشته است. رد پای این مفهوم را می توان در مثال نوازنده دید، مثالی که بسیاری از آبای کلیسا به آن اشاره کرده اند. در این مثال الهام الاهی به نوازنده ای تشبیه شده است که ابزار موسیقی را به صدا درمی آورد. آگوستین می نویسد که مسیح نویسندگان کتاب مقدس را چنان به کار گرفت که گویی دستان اویند و یا گریگوری کبیر نویسندگان ملهم را به قلمی در دستان خداوند تشبیه می کند.

بعدها به علت پیش آمدن بحران مونتانیسم (Montanism) این نظریه اندکی تعدیل شد.

ایفانوس برای آنکه تمایز الهام کتاب مقدس را با الهامی که مونتانیست‌ها مدعی بودند نشان دهد گفت نویسندگان کتاب مقدس در زمان الهام هشیاری خویش را از دست نمی‌دادند و پیام الهی‌ای که بر آنان فرود می‌آمد را می‌فهمیدند. اوریگن در بیان تمایز الهام کتاب مقدس با الهام مشرکان گفت که برخلاف نویسندگان مشرک، روح‌القدس ذهن نویسندگان کتاب مقدس را خاموش نمی‌کرد بلکه آنان را قادر می‌ساخت تا پیام الهی را با وضوح بیشتری بفهمند.

نظریهٔ مدرسی دربارهٔ الهام را می‌توان مدل فرهیخته‌تر این نظریه دانست. نظریهٔ مدرسی ترکیبی از مدل ارائه‌شده توسط آباء کلیسا و مکتب ارسطو بود و سعی می‌کرد تا نقشی را نیز به فرد ملهم بدهد و او را از ابزار صرف فراتر ببرد.

نظریهٔ املائی بودن الهام. این نظریه معتقد است که خدا پیام خود را به نویسندگان کتاب مقدس املا کرده است؛ شبیه زمانی که کسی نامه‌ای را به منشی خود دیکته می‌کند. عبارات متعددی در کتاب مقدس وجود دارند که این نظریه را تأیید می‌کنند (مانند اشعیا ۸: ۱ و ۱۱).

در کلیسای اولیه، برخی از متفکران حامی نظریهٔ املائی بودند. جروم، یوحنا زین‌دهان و آگوستین گاهی از الهام به صورت یک املا سخن می‌گفتند. در سنت راست‌کیشی پروتستان نیز این نظریه فهم غالب در باب سازوکار الهام بود.

اما بر این نظریه اشکالاتی وارد است؛ اگر خداوند پیام خویش را لفظ به لفظ به نویسندگان کتاب مقدس املا کرده است، عقلایی است که انتظار داشته باشیم سبک و شیوهٔ کل نوشته‌های کتاب مقدس یکی باشد. حال آنکه کتاب مقدس حاوی شیوه‌های گوناگونی از نگارش و ادبیات‌هایی متنوع است. می‌توان پرسید آیا شیوهٔ روح‌القدس از دورهٔ رساله‌های پولس تا دورهٔ نوشته‌شدن اناجیل تفاوت یافته است؟

اما عده‌ای می‌گویند املا به این معناست که خداوند موضوع اصلی و شاید برخی از عبارات و واژه‌ها را به نویسندگان الهام کرده و به آنان وظیفه داده است تا آن مطالب را به زبان خود بنویسند.

نظریهٔ الهام لفظی. طرفداران این نظریه معتقدند که حتی واژه‌های کتاب مقدس نیز الهامی هستند؛ یعنی خداوند نه تنها اصل پیام، که انتخاب کلمات را نیز به آنان الهام کرده است. چنین نظریه‌ای را می‌توان در نوشته‌های ایرنئوس و کلمنت اسکندرانی و نیز

در راست‌کیشی پروتستان دید.

تفاوت این نظریه با نظریه املائی در این است که طبق نظریه املائی، خداوند واژه‌ها را مستقیماً به پیامبران و رسولان الهام کرده است؛ اما طبق این نظریه، خداوند با مدیریت اوضاع و احوال پیامبران و رسولان، آنان را به سمتی هدایت کرده است که همان کلماتی را انتخاب کنند که خدا مدنظر داشته است.

بر این نظریه نیز اشکالاتی وارد است؛ مانند اینکه بسیاری از نوشته‌های کتاب مقدس تا مدت‌ها به صورت شفاهی به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد و مدت‌ها زمان برد تا مکتوب شوند و در این مسیر گاه اصلاح و ویرایش می‌شدند. با این اوصاف، این نظریه نسخه ویرایش‌شده نهایی را الهامی‌تر از آن چیزی می‌داند که بر زبان فرد ملهم آمده است.

نظریه الهام کامل. وجود خطاها و تناقض‌ها در کتاب مقدس باعث شد برخی از محققان الهامی‌بودن کتاب مقدس را محدود به برخی از عبارات خاص بدانند. به این نگاه غالباً با عنوان نظریه درجه‌بندی متون مقدس (The theory of the gradation of scripture) اشاره می‌شود. طبق این نظریه لازم نیست عباراتی را که از نظر اعتقادی و یا معنوی اهمیتی ندارند الهامی دانست و یا می‌توان آنها را «کمتر الهامی» دانست.

هم کاتولیک‌ها و هم پروتستان‌ها با این نظریه مخالف‌اند. از نظر آنان اگر چیزی را الهامی می‌دانیم، به این معناست که باید تمام آن را الهامی بدانیم؛ زیرا اگر چنین نباشد، نمی‌توان مرز بین مطالب الهامی و غیرالهامی را مشخص کرد. این فهم از الهام را که تأکید می‌کند تمام کتاب مقدس الهام شده است، با عنوان نظریه «الهام کامل» (Plenary Inspiration) شناخته می‌شود.

شواهد روشنی وجود دارد که آباء کلیسا نظریه الهام کامل را تأیید می‌کردند. ایرنئوس و اوریگن حتی نکات دستوری و سبک‌شناختی کتاب مقدس را نیز الهامی می‌دانستند. حامیان مدرن این نظریه از خود کتاب مقدس کمک می‌گیرند و می‌گویند در خود کتاب مقدس عباراتی وجود دارد که این نظریه را تأیید می‌کند (مانند دوم تیموتائوس ۳: ۱۶، اول تسالونیکیان ۲: ۱۳؛ مکاشفه ۲۲: ۱۸-۱۹ و متی ۵: ۱۸). نویسندگان در ادامه نحوه استدلال به این آیات و نیز اشکالات وارد بر آنها را بررسی می‌کند.

تقریباً تمامی نظریه‌هایی که واژه‌های کتاب مقدس را الهامی می‌دانند، بر

خطاناپذیری کتاب مقدس (Inerrancy of the bible) تأکید دارند؛ نظریه‌ای که هم کاتولیک‌ها و هم پروتستان‌های انجیلی از آن دفاع می‌کنند. به همین مناسبت، نویسنده در این بخش از کتاب، به تفصیل دلایل مدافعان خطاناپذیری کتاب مقدس و نقد آن دلایل را بررسی می‌کند. اما مدافعان نظریه خطاناپذیری از وجود تضادها و خطاها در متن کتاب مقدس ناآگاه نیستند و تلاش کرده‌اند تا تدبیرهایی را برای حل این مشکل بیابند. نویسنده در ادامه این بخش به این تدبیرها نیز اشاره می‌کند.

فصل سوم

نظریه‌های غیرلفظی در باب الهام

بسیاری از کسانی که وجود اشکال در کتاب مقدس را پذیرفته بودند، مشاهده می‌کردند که برخی از مطالب آن، از چنان عمق و معنویتی برخوردارند که نمی‌توان آنها را محصول اندیشه صرف بشری دانست؛ از این رو، تلاش کردند تا راهی برای حل تضاد بین نتایج نقادی تاریخی کتاب مقدس با جایگاه والای این کتاب بیابند. راه حل آن بود که الهام کتاب مقدس را نه در الفاظ و واژه‌های آن بلکه در جایی دیگر جست‌وجو کنند؛ مانند مفاهیم اخلاقی و یا رابطه خدا و انسان. این تلاش‌ها منجر به پدید آمدن نظریات الهام غیرلفظی شد.

نظریاتی که مدعی تبیین الهام غیرلفظی کتاب مقدس هستند، بسیار متنوع‌تر از نظریات لفظ‌محور هستند. علت این امر را باید اختلاف الاهدانان در مورد اینکه کدام جنبه کتاب مقدس الهامی است دانست. علی‌رغم این گوناگونی و تنوع، این نظریات در یک چیز مشترک‌اند و آن اینکه واژه‌های کتاب مقدس الهامی نیستند؛ بلکه لایه زیرین این الفاظ است که الهامی است و علت مشکلات موجود در کتاب مقدس آن است که این مفاهیم الهامی توسط انسان جایز الخطا در قالب متن درآمده‌اند.

الهامی بودن آموزه‌های اخلاقی و معنوی کتاب مقدس. این نظریه آموزه‌های

اخلاقی و معنوی کتاب مقدس را نشئت گرفته از الهام الاهی می‌داند و سایر مطالب — تاریخی، جغرافیایی، علمی و... — را ناشی از فرهنگ و جهان‌بینی حاکم بر آن زمان برمی‌شمارد. این مطالب علمی و تاریخی، هرچند در کتاب مقدس حضور و وجود دارند اما الهام و وحی الاهی به حساب نمی‌آیند. تناقضات و جهان‌بینی‌های منسوخ نیز

در همین بخش از نوشته‌های کتاب مقدس هستند. این اشتباهات به پیام اخلاقی و معنوی کتاب مقدس آسیبی نمی‌رسانند و الهام کتاب مقدس همچنان معتبر و باورپذیر است؛ زیرا این مطالب اخلاقی و معنوی هستند که الهامی هستند؛ مثلاً داستان آفرینش، علی‌رغم ناسازگاری‌اش با یافته‌های جدید علمی، به ما می‌آموزد که خدا خیرخواه است، انسان رابطه‌ای خاص با خدا دارد، گناه انسان در نافرمانی او ریشه دارد نه در ماهیت او، و خدا انسان را رها نکرده است بلکه به او امید و وعده داده است. در ادامه مطلب، بر اساس همین نظریه، به توجیه اشکالات کتاب مقدس می‌پردازد.

الهامی بودن تصاویر کتاب مقدس. اوستین فارر (Austin Farrer) در سال ۱۹۴۸، نظریه‌ای در باب الهام در کتاب مقدس داد مبنی بر اینکه الهام کتاب مقدس را باید در تصاویر موجود در آن جست‌وجو کرد.

عیسی مسیح محور تصاویر کتاب مقدس است. خود مسیح نیز بسیاری از این تصاویر را در آموزه‌های خویش مطرح کرده است؛ مانند «ملکوت خدا»، «پسر انسان» و «قوم اسرائیل». مثلاً مسیح در شام آخر تصویری بی‌نهایت پیچیده و بارور از «قربانی و مشارکت، کفاره و عهد» را نشان داد. وظیفهٔ رسولان و نویسندگان عهدجدید این بود که تحت رهبری و هدایت روح القدس، تصاویری را که در مسیح و یا توسط او نشان داده شده بودند شرح بدهند و تبیین کنند. وظیفهٔ خوانندگان نیز این است که خود را در این تصاویر مستغرق کنند و اجازه دهند که این تصاویر آنان را به حرکت درآورده، به سمت خدا ببرند.

مدل معلمانه. این مدل توسط ویلیام آبراهام (William Abraham) ارائه شده است که هرچند جزو انجیلی‌هاست، اما معتقد است که فهم انجیلی‌ها از الهام دارای دو خطای مهلک است: اول آنکه آنان غفلت می‌کنند که باید از واسطه‌های انسانی آغاز کنند و بی‌توجه به این واسطه‌ها، بحث خود را از خدا شروع می‌کنند، با او ادامه می‌دهند، و با او به پایان می‌رسانند. دوم آنکه، آنان به جای تمرکز بر روی الهام بر روی صحبت کردن تمرکز می‌کنند.

او می‌گوید برای اینکه به نظریه‌ای امروزی، منسجم و معتبر در باب الهام برسیم باید بین الهام الاهی و سخن‌گفتن الاهی تمایز قائل شویم. در واقع، الهام خداوند شبیه است به وقتی که یک معلم چیزی را به دانش‌آموزانش الهام می‌کند (الهام کردن معلم، منحصر

در سخن‌گفتنش با دانش‌آموزان نیست؛ بلکه می‌تواند با اعمالش و حتی حرکات و سکناش چیزی را به دانش‌آموزان الهام کند).

در بررسی الهام معلم به شاگردان، چند نکته روشن می‌شود: اول اینکه باید از درجات مختلف الهام سخن بگوییم؛ زیرا توانایی، روحیات و علایق دانش‌آموزان متفاوت است و شدت و عمق رابطه آنان با معلم نیز در یک سطح نیست. دوم اینکه زمانی که معلم مطالبی را به دانش‌آموزان الهام می‌کند شخصیت مستقل آنان از بین نمی‌رود، بلکه برعکس فهم و ادراک آنان تقویت می‌شود. سوم و از همه مهم‌تر، اینکه چنین الهامی خالی از خطا نخواهد بود و معلم نیز از اینکه دانش‌آموزان در فهم و یا انتقال مطلب الهام‌شده دچار خطا شوند متعجب نخواهد شد. از این مطالب فهمیده می‌شود که الهام کردن قسیم سایر کارهای معلم (مثل درس‌دادن، نظارت کردن و...) نیست؛ بلکه معلم می‌تواند در ضمن این کارها و یا حتی از طریق این کارها مطالبی را الهام کند.

این نکات را می‌توان درباره الهام الهی نیز به کار برد. الهام الهی نیز کاری خاص و متمایز از سایر کارهای الهی نیست؛ خداوند می‌تواند در ضمن، همراه و یا از طریق سایر افعالش به انسان‌ها الهام کند؛ البته تفاوت‌هایی بین الهام معلم با الهام الهی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کند.

به این نظریه نیز انتقاداتی شده است؛ مانند اینکه این نظریه آنقدر دایره الهام را گسترش داده و آن را «آبکی» کرده است که دیگر از اهمیت افتاده است؛ و یا اینکه هرچند طبق این نظریه، خداوند از طریق و در ضمن اعمالش الهام می‌کند، اما مشکل همچنان باقی است؛ زیرا مفهوم اعمال الهی به همان اندازه الهام الهی رازآمیز است.

الهام اجتماعی. تحقیقات جدید در باب کتاب مقدس نشان داده‌اند که تدوین کتاب‌ها بیش از آنکه محصول یک یا چند نویسنده باشند، محصول جامعه‌ای هستند که در آن ریشه دارند؛ به عبارت دیگر، این کتاب‌ها صرفاً نشان‌دهنده سخنان و واژگان یک شخصیت مهم دینی نیستند بلکه پاسخ‌ها و واکنش‌های جامعه به این سخنان را نیز بازتاب می‌دهند.

این مسئله وقتی دشوارتر می‌شود که به این حقیقت نیز توجه داشته باشیم که حتی اگر این نوشته‌ها توسط افراد مشخصی نیز نوشته شده باشند، این احتمال وجود دارد که

آنان صرفاً باورهایی را نوشته باشند که در آن زمان در آن جامعه رواج داشته‌اند (یعنی چیز جدید و بدیعی، علاوه بر میراث دینی موجود نوشته باشند). به سخن دیگر، بسیار دشوار است که سخنان پیامبران، عیسی و یا رسولان را از واکنش مردم به آن سخنان و نیز واکنش کسانی که آن سخنان را ثبت کرده‌اند متمایز ساخت. با توجه به این مسئله، برخی از محققان الهام را به یک یا چند نویسنده ملهم منسوب نمی‌کنند؛ بلکه معتقدند این الهام را باید در سنت‌ها و اجتماع مؤمنان جست‌وجو کرد. باید مدل پیامبرانه را که طبق آن، یک نفر یک کتاب را نوشته است کنار گذاشت و به سراغ مدل دیگری رفت که مبتنی است بر سه مفهوم «سنت»، «موقعیت» و «کنشگر».

سنت آن دسته از حوادث گذشته را که ویژگی‌ها و مشخصه‌های یک جامعه را شکل می‌دهند و به جامعه کمک می‌کنند تا زندگی خود را شکل دهد حفظ می‌کند. آنچه این سنت‌ها را الهامی می‌سازد بی‌خطایی و دقت آنها در نقل حوادث تاریخی نیست؛ بلکه این است که این سنت‌ها دلیل و شاهدهی بر حضور مستدام خداوند در کنار جامعه هستند.

جزء دوم موقعیت است. جامعه در مواجهه با یک موقعیت جدید به سراغ سنت‌ها می‌رود تا با کمک آنها موقعیت جدید را بفهمد و آن را مدیریت کند. از نگاه مومنان این موقعیت‌های جدید و همچنین تفسیرهای جدیدی که از سنت در این موقعیت‌ها ارائه می‌شوند، نشان‌دهنده توجه خداوند به آنان هستند. الهام کتاب مقدس را باید در این رابطه پویای بین موقعیت و سنت جست‌وجو کرد.

عنصر سوم این نظریه کنشگر است. کنشگر کسی است که سنت را در یک موقعیت خاص تنظیم و تدوین می‌کند. او رابط بین سنت و موقعیت است. کنشگران را باید پدیدآورندگان نوشته‌های کتاب مقدس دانست.

چند اشکال به این نظریه گرفته‌اند؛ مانند اینکه در این صورت، سخن گفتن از هدایت روح القدس در تدوین کتاب‌های مقدس به چه معناست؟ و یا اینکه نقش خدا در این معنا از الهام چیست (اشکالی که به تمام نظریه‌های الهام غیرلفظی وارد است)؟

نتیجه‌گیری

بالاترین نقطه قوت نظریه‌های الهام غیرلفظی، ظرفیت آنها برای سازگاری با طبیعت و

ماهیت کتاب مقدس، و جنبه‌های ذهنی الهام است. اما مشکل عامی که متوجه تمام این نظریه‌هاست این است که معیار مشخص و روشنی در اختیار نمی‌گذارند تا بر اساس آن بتوان معلوم کرد کدام مطلب کتاب مقدس الهی است و کدام مطلب انسانی. یک راه برای حل این مشکل این است که از یافته‌های علمی برای این کار استفاده کنیم و عبارت‌هایی که بر اساس علوم جدید، خطابودن آنها ثابت می‌شود را غیرالاهی بدانیم. اما این راه حل دو اشکال دارد: ۱. دانش انسانی در معرض ابطال و تغییر قرار دارد؛ ۲. در این صورت، ما به دانش انسانی جایگاهی والاتر از کتاب مقدس داده‌ایم؛ در واقع، دانش انسانی را داور و ارزیاب صحت مطالب کتاب مقدس دانسته‌ایم؛ چیزی که بسیاری از مسیحیان نمی‌توانند آن را بپذیرند.

انکار الهامی بودن کتاب مقدس

به علت اشکالاتی که بر اعتقاد به الهامی بودن کتاب مقدس وارد شده است، برخی از محققان در اینکه این باور برای ایمان مفید باشد شک کرده‌اند و عده‌ای دیگر پا را فراتر گذاشته و اصل الهامی بودن کتاب را انکار کرده‌اند. این دانشمندان در اثبات الهامی نبودن کتاب مقدس دلایلی آورده‌اند؛ مانند «فاصله بسیار گزارش‌های کتاب مقدس درباره عیسی با حقایق تاریخی درباره او» و یا «حضور پررنگ عناصر انسانی در نوشته‌های کتاب مقدس» و مانند اینها.

آنان سعی می‌کنند تا اهمیت کتاب مقدس و نقش آن در ایمان مسیحی را تحت مفاهیم دیگری توضیح دهند. یکی از این مفاهیم «یکتایی» است؛ یعنی کتاب مقدس جایگاهی یگانه برای ایمان مسیحی دارد. این یکتایی و بی‌همتایی به این علت است که «کتاب مقدس والاترین و مهم‌ترین شاهد ریشه‌ها و اهمیت ایمان مسیحی است؛ تنها گواه اصلی و گزیرناپذیر آن».

نویسنده در ادامه به نقد رویکرد منکران الهام می‌پردازد؛ برای مثال درباره مفهوم «یکتا»یی کتاب مقدس این پرسش را مطرح می‌کند که چرا این کتاب یکتاست؟ اگر در پاسخ گفته شود «زیرا شاهد حوادثی است که بنیاد ایمان مسیحی را تشکیل می‌دهند»، باز این سؤال مطرح می‌شود که چرا باید این حوادث را تعیین‌کننده ایمان خویش بدانیم؟ به‌ویژه که جنبه الهی این حوادث برای همگان روشن نبوده است؛ زیرا بسیاری

از کسانی که شاهد آن حوادث بودند (یعنی معاصران مسیح) قانع نشدند که آن حوادث نشان از یک دین جدید دارند. از بین مردمان آن روزگار، تنها نویسندگان عهد جدید بودند که توانستند جنبه‌ی الهی این حوادث را دیده، برای ما نقل کنند. حال سؤال این است که چه چیز باعث شد که این نویسندگان این جنبه‌ی الهی را ببینند و به تحریر درآورند؟ آیا می‌توان پاسخی غیر از این داد که این نویسندگان توسط الهام الهی به این کار واداشته شدند؟

همچنین در نقد این منکران می‌توان پرسید آیا دخالت عامل انسانی در نوشته‌شدن و قانونی شدن کتاب مقدس، مانع از الهام و هدایت خداوند، دست‌کم نوع خاصی از الهام، می‌شود؟

فصل چهارم

الهام کتاب مقدس

در ضمن بیان نظریه‌های لفظ‌محور و غیرلفظی در باب الهام کتاب مقدس دیدیم که هیچ کدام از نظریه‌ها خالی از اشکال نبود. در این صورت دو راه در مقابل ما قرار دارد؛ راه اول دست کشیدن از ادعای الهامی بودن کتاب است؛ اما این راه حل مناسبی نیست؛ زیرا کتاب مقدس از چنان اهمیتی برای ایمان مسیحی برخوردار است که در هر صورت باید راهی برای اثبات حجیت آن بیابیم. در اینجا راه دوم آشکار می‌شود: کشف مدل‌های جدید برای تبیین الهام.

نظریه‌های پیش‌گفته، چه نظریه‌های لفظ‌محور و چه نظریه‌های غیرلفظی، نویسندگان کتاب مقدس را نقطه‌ی شروع بحث خود می‌گیرند و به این مسئله می‌پردازند که چگونه ذهن‌های این نویسندگان مقدس به حرکت درآمد و آنان عبارات الهامی خویش را نوشتند؟ اما این نقطه‌ی خوبی برای شروع بحث نیست؛ زیرا شاید هرگز نتوان به این مسئله پاسخی قطعی و عینی داد. برای چنین پاسخی ما باید از موضعی بیرونی و عینی (Objective) به رابطه‌ی خدا با کتاب مقدس و نویسندگان آن بنگریم؛ امری که برای ما محال است.

به نظر می‌رسد برای آنکه بتوانیم به چگونگی رابطه‌ی خدا با کتاب مقدس پاسخی درخور بدهیم، لازم است شرایط محدود و فانی انسان‌ها را مد نظر داشته باشیم؛ به

عبارت دیگر، باید از موضعی ذهنی (Subjective) به این مسئله بنگریم؛ زیرا نمی‌توانیم از منظری عینی به خدا و متون مقدس بنگریم. مشکل اصلی بسیاری از نظریه‌هایی که بیان کردیم و یا کسانی که کلاً منکر الهام شده‌اند همین است که کتاب مقدس را بیان آن چیزی می‌دانند که خدا برای خودش است؛ حال آنکه کتاب مقدس صرفاً بیان آن چیزی است که خدا برای ما است.

باید رابطه خوانندگان با کتاب مقدس را نقطه شروع نظریه خود قرار دهیم. اگر ما به ذهن نویسندگان کتاب مقدس دسترس نداریم؛ اما به محصول آن اذهان ملهم، یعنی کتاب مقدس، دسترس داریم. علاوه بر این، شناخت اینکه خود ما چه واکنشی نسبت به این متن نشان می‌دهیم و متقابلاً این متن چه تأثیری بر ما می‌گذارد نیز برای ما قابل حصول است. پس به نظر می‌رسد بهتر است تأثیر متن کتاب مقدس بر خواننده را به‌عنوان نقطه شروع برگزینیم.

نویسنده با محور قرار دادن خواننده و با کمک گرفتن از اندیشه‌های کارل یاسپرس، فیلسوف اگزیستانسیالیست آلمانی، تفسیری اگزیستانسیالیستی از الهام کتاب مقدس ارائه می‌دهد.

او به بیان ماهیت و چیستی هستی‌داری (Existence) انسان می‌پردازد و پس از مطرح کردن بحث‌هایی درباره انسان و هستی او، می‌پرسد چه چیزی می‌تواند به هستی انسان معنا بدهد؟ پاسخ این سؤال وجود (Being) است. وجود را نمی‌توان با اموری از امور این جهان تعریف کرد. وجود شکل، رنگ و حجم نیست (اموری که صفات وجود در این جهان‌اند). معنای وجود را نمی‌توان با دوگانه ذهن-عین تعیین کرد. مناسب‌ترین عنوان برای وجود، تعالی (Transcendence) است؛ بر این اساس، وجود چیزی است که متعالی است.

تعالی چیست؟ چگونه می‌توان آن را شناخت؟ تعالی امری ذهنی است یا عینی؟ یاسپرس می‌گوید نمی‌توان تعالی را امری کاملاً ذهنی دانست؛ زیرا این کار تعالی و وجود را تا حد جنبه‌هایی از ذهن انسان فروخواهد کاست. در تعالی، چیزی وجود دارد که نمی‌توان آن را به ذهنیت بشری فروکاست؛ اما تنها راه دست‌یابی به آن، ذهنیت است. به عبارت دیگر، تعالی واقعی عینی است؛ اما هرگز نمی‌توان آن را به صورت یک عین فهمید. «وجود انسانی نمی‌تواند مستقیماً با تعالی پنهان رابطه برقرار کند». تمام

تلاش‌ها برای فهمیدن تعالی توسط مفاهیم کلی، محکوم به شکست هستند. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر وجود متعالی فراتر از ذهن ماست، ما چگونه می‌توانیم آن را بفهمیم و یا مهم‌تر، با آن رابطه برقرار کنیم؟ از طرفی زبان ما نیز قابلیت سخن گفتن از تعالی را ندارد؛ زیرا زبان ما به‌عنوان ابزاری برای سخن گفتن درباره وجودات در این عالم شکل گرفته است. حال چگونه می‌توان با این زبان درباره وجودی که فراتر از تمام وجودها در جهان است سخن گفت؟ در واقع ما با مشکلی معرفت‌شناختی مواجه هستیم. یاسپرس برای حل این مشکل، رمزها (Ciphers) را مطرح می‌کند.

رمزها دو کارکرد دارند: اول، آنها مسیری را به سوی تعالی در اختیار می‌گذارند: «رمزها شبیه زبان تعالی هستند»؛ یعنی رمزها ابزاری هستند که انسان با آنها می‌تواند با تعالی مواجهه بیابد. دوم، رمزها بر هستی انسان نور می‌تابانند و از این طریق سفر وجودات انسانی به سوی یک هستی اصیل را تسهیل می‌کنند.

مفهوم «رمزها» ابزاری مفید برای بیان ماهیت الهام در اختیار ما می‌گذارد: کتاب مقدس الهامی است؛ زیرا رمزهایی از تعالی را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد. کتاب مقدس به وسیله ایجاد یک گشودگی وجودی (Existential openness) برای انسان به سوی تعالی، نوری بر هستی انسان می‌افکند.

رمزهای موجود در کتاب مقدس چه چیزهایی هستند؟ تقریباً هر چیزی در کتاب مقدس می‌تواند یک رمز و در نتیجه، واسطه‌ای برای انتقال تجربه تعالی باشد. اما به نظر یاسپرس برخی از این رمزها مهم‌تر هستند و می‌توان رمزها را به درجه اول و دوم تقسیم کرد. از نظر او خدا یکی از مهم‌ترین رمزهاست. «خدا رمز رمزها و پایه سایر رمزهاست». یاسپرس مدعی است که اندیشه غربی، سه رمز اصلی درباره الوهیت ساخته است: خدای یکتا، خدای شخصی، و خدای متجسد.

نویسنده بعد از این بحث‌های مقدماتی، مدل الهامی خویش را به طور خلاصه چنین بیان می‌کند: الهامی بودن کتاب مقدس در سه عرصه قرار دارد: (۱) الهام مشخصه وجود انسان است. الهام گشودگی انسان به سوی تعالی و شکل‌گیری وجود انسانی در پرتو تعالی است. اما این الهام وجودی (Existential inspiration) خودبه‌خود پدید نمی‌آید، بلکه از طریق مشارکت با رمزهایی پدید می‌آید که کتاب مقدس آنها را بیان می‌کند. از آنجا که

یکپارچگی وجودی انسان به این رمزها وابسته است، (۲) می‌توان منبع این رمزها یعنی کتاب مقدس را نیز الهامی نامید. در پایان، (۳) الهام در خود تعالی قرار دارد. انسان یکپارچگی وجودی‌ای را که در اثر مشارکت با متن کتاب مقدس و تحولات وجودی بعدی آن به دست می‌آورد، به قدرت خویش منتسب نمی‌کند بلکه آن را ناشی از قدرت وجود متعالی می‌داند. این سه عامل و رابطه دیالکتیکی‌ای که بین آنها وجود دارد، پدیده پیچیده الهام را شکل می‌دهند.

نویسنده در چند صفحه پایانی کتاب، پس از اشاره به قابلیت این نظریه در توجیه «وجود اشتباه و اشکال در کتاب مقدس» و نیز تبیین «وحيانی بودن تمام کتاب مقدس و درجه‌بندی نوشته‌های آن»، به بررسی دو ایراد احتمالی به این نظریه می‌پردازد: ۱. معیار تشخیص الهام در بین تفسیرهای کاملاً متفاوت چیست؟ آیا تمام واکنش‌ها به کتاب مقدس به طور یکسانی معتبر هستند؟ ۲. به نظر می‌رسد می‌توان این نظریه را برای تمام آثار، از پیش‌پا افتاده‌ترین رمان‌ها تا آثار بزرگ ادبی و تا نوشته‌های دینی دیگر ادیان، به کار برد. اگر عامل تعیین‌کننده ما برای تشخیص الهام، دستاورد وجودی‌ای باشد که خواننده از یک متن به دست می‌آورد، آنگاه باید هر چیزی را که برای یک خواننده کمال‌آور و تهذیب‌کننده باشد الهامی دانست. در این صورت، تمایز بین الهام کتاب مقدس و غیرکتاب مقدس چیست؟

اشاره‌ها

